

چرا ادبیات نمی دانیم و نمی خوانیم؟

نویسنده: روح الله صالحی

✓ کشورهای دنیا را با نامی برجسته می شناسند.

روسیه با رمان نویسی،

آلمان با فلسفه،

انگلستان با نمایشنامه

و ایران با ادبیات و شعر زبانزد شده است.

ادبیات کلاسیک ایران از هر سمت که نگاهش می کنی آن قدر پر بار هست که هیچ گونه نمی توان ایران را خالی از شعر و ادبیات تصور کرد.

این روزها اما حال و روز ادبیات خوش نیست

به قول اصغر فرهادی که گفته بود: "توی فرانسه از من پرسیدند: آن پسرک توی فیلم سر چهار راه مواد می فروخت؟"

گفتم: "فال حافظ" و حیرت کردند که در ایران و سرچهار راه هایش شعر شاعرانش را می فروشند؟!

روز حافظ ، کلیپ مستندی دست به دست شد که از جوانان دانشجوی می پرسیدند شعری از حافظ بلدی و به زور دست و پا شکسته مصرعی جور می شد.

کشوری که بنیان فکریش بر شعر و نظم ادبی استوار شده به جایی رسیده است که نسل دانشجوی هنر، شاعر ملی اش را نمی شناسد دلیل کجاست؟

درس ادبیات را به مثابه ی علوم باید پاس کرد و چند لغت را طوطی وار حفظ نمود که کارنامه پر طمطراق جلوه دهد که دانش آموز این ها را یاد گرفته است. وقتی به جای درست خوانی به دانش آموز می گوئیم معنی اش را بنویس و حفظ کن، می شود کتاب فارسی که وقتی بازش می کنی زیر تمام جملات و اشعار معنی با مداد نوشته شده است

مگر حافظ و سعدی و فردوسی و... به زبانی غیر از فارسی شعر سروده اند که نیاز به ترجمه دارد؟ و اجازه نمی دهیم ذهن بر اثر تمرین و ممارست خودش معانی و صور خیالش را کشف و ضبط کند.

ادبیات روح زنده ی هر جامعه است که با هارمونی کلامی و ایماژ ذهنی رفتار را به سمت تبادل فکر و تعادل روح پیش می برد.

این که خاقانی شناسی درسی باشد برای ارشد ادبیات، ناشی از سختی زبان خاقانی نیست. از تنبلی ذهنی نسلی است که نمی داند چگونه باید کلمات را استفاده کند و معانی هم پایه را بیرون بکشد.

با چنین نگاهی هرگز بیدل را نمی فهمیم اما کمی آن طرف تر برای فارسی زبانان هندوستان، حکم حافظ را برای ما دارد!

بحث بر سر چگونگی شعر کلاسیک و ادبیات معاصر نیست بحث بر سر اینست که تصویر جهان از ما به واسطه ادبیات در حال کمرنگ شدن است.

بسیاری از شعرای نسل نو ما در حال کپی کردن از روی دست هم هستند و دانشجویهای ما شعر بلد نیستند حتی از رو بخوانند و بعد می گوئیم چرا بلد نیستیم حرف هم را بفهمیم؟!

حرف هم را فهمیدن، لازمه اش اینست که هر دو طرف معانی مشترکی از کلمات داشته باشند و در جا و مکان و موقعیت خاص خود به کار ببرند.

جامعه ای که ادبیات نداشته باشند با دست هایشان حرف خواهند زد و دست بلد نیست با ذهن هماهنگ شود و خشونت حتمی است.

شعار سال بهداشت جهانی را باید جدی بگیریم و لازمه حرف زدن، تسلط به نحو جمله است و بار معنایی که هر کلمه می دهند و کشف ایهام و کنایه و آرایه های ادبی ... ما معمولاً نیم ساعت از دعوا که می گذرد انتهای بی حالی در جر و بحث می گوئیم که (منظور من این نبود شما بد برداشت کردید)

ادبیات را باید از دروس نمره دهی جدا کرد و به کارکرد پژوهشی نمره داد تا اینکه بخواهیم معنی کلمه به کلمه ی شعری را بگویند که فارسی سلیس نوشته شده است.

ادبیات روح سیال هر جامعه ای است و هرچه غنی تر باشد روح سبک تر می تواند در جریان زیبایی سیر کند و کمتر دچار افسردگی و خستگی خواهد شد و اگر نگران خمودگی جامعه هستیم لازمه اش دانستن ادبیات کشور است.

